

## شاهنامه از منظر حکمت

دکتر محمد سرور مولایی

دانشگاه الزهراء "س"

### چکیده

جوینده آشنا با دنیای قهرمانی ها و دلاوری های دوران پهلوانی شاهنامه، اگر بخواهد در دوره تاریخی به دنبال قهرمانان و پهلوانان محبوب خویش برآید، البته به نتیجه ای نمی رسد، زیرا او به شاهنامه فقط از همین یک دیدگاه نگرسته است. اما اگر به شاهنامه به عنوان کتابی بنگرد که تمام فراز و فرودهای سرگذشت اقوام و تمدن ایرانی را از دوران اساطیری تا دوره تاریخی در بردارد و در آن سیر تکوینی این سرگذشت را پی گیرد، ساختار و محتوای کتاب را گونه ای دیگر خواهد یافت.

فرض شده است که حکیم ابوالقاسم فردوسی به محتوای اثر ارجمند خویش، با توجه به سرگذشت تمدن ایرانی، به مثابت شخص انسانی نگرسته است که حیات او از زادن آغاز می شود و به رشد و بالندگی و کمال نیروهای جسمانی می رسد و با گذار از چنبر تجربه و آزمون به کمال معنوی و عقلانی نایل می شود. سه دوره اساطیری، پهلوانی و تاریخی ازین سیر در حیات ایران حکایت دارد. بنابراین با سپری شدن دوران پهلوانی مرحله تاریخی فرا می رسد که در آن خداوندان اندیشه و دانش و حکمت به شایستگی و سزاواری جایگاه پهلوانان پیشین را پر کرده اند و آنچه دیروز با زور بازوی پهلوانان برآورده می شد اینک با قوت فکر و اندیشه سخته حکیمان برآورده می شود، از این روی بزرگمهر حکیم دوران تاریخی همان رستم

جهان پهلوان دوره پهلوانی است. بنابراین خواننده شاهنامه، باید این سه دوره را از منظر حکمت بنگرد تا نه تنها آن سه را مستقل از یکدیگر نیابد بلکه مکمل یکدیگر بیابد و به اهمیت جایگاه دوران تاریخی آن، چنانکه باید پی ببرد.

تدبیر و اندیشه سخنه در راه پاسداری ارزش های به دست آمده از تجربه های پیشین و شناخت دیگرگون از خویش و جهان است.

گزارش حکیم ابوالقاسم فردوسی ازین سه دوره را با توجه به ویژگی های آن، با نظر حکیمان اشرافی که بر اساس آن "حکمت عبارت از تحول و ترقی انسان، از یک انسان طبیعی تجربی به یک جهان عقلانی" دانسته شده است<sup>۲</sup> می توان مطابقت داد.

همانگونه که شخص انسانی با گذشتن از مرتبه طبیعی تجربی و رسیدن به درجه جهان عقلانی، به عین کمال معنوی و خرد و اندیشه متعالی، جاودانگی می یابد، جوامع بشری نیز در صورت نیل به این مرتبه، به سبب حصول صفات بی زوال معنوی ماندگار می شوند. به این ترتیب اگر تمدن و فرهنگ ایرانی را شخص انسانی فرض کنیم، دوران اساطیری، دوره زادن و کودکی، دوره پهلوانی دوره

شاهنامه فردوسی را به سه دوره اساطیری، پهلوانی و تاریخی تقسیم کرده اند. این تقسیم که مبتنی بر محتوای کتاب است نه تنها با سرگذشت اقوام، تمدن و فرهنگ ایرانی و با آنچه که جامعه شناسان از تکوین حیات اجتماعی انسان می گویند بل که با نظر حکیمان در باره شخص انسانی و دوره های زادن، رشد و کمال او نیز مطابق است.

در بخش اساطیری شاهنامه از آفرینش مینوی آغازین و نخستین آفریده ها از جمله انسان و دوران زندگی او در غارها، شکار و پوست پوشیدن<sup>۱</sup> تا رام کردن حیوانات و کشاورزی و کشف ها و اختراعات اولیه تا بنیاد شهرها، بادقت و نظم ویژه ای سخن می رود.

دوره پهلوانی، دوران تثبیت هویت ملی و دفاع از ارزش های دینی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در سایه دلاوریها و شمشیر پهلوانان در میدانهای جنگ و کشف توانایی های عمل و اندوختن تجربه و شناخت است.

برجسته ترین ویژگی دوران تاریخی، به کار بستن

۱- سربخت و تختش برآمد به کوه

پلنگینه پوشید خود با گروه

شاهنامه ج ۱، ص ۲۸

۲- خردنامه ملاصدرا، شماره ۲، ص ۲۸.

همسو خواهد شد.

چنین دریافتی از شاهنامه چه اندازه درست است؟ اگر اثبات شود که براستی شاهنامه با مرگ رستم و با ختم دوره پهلوانی پایان می یابد، تبیین بخش تاریخی کتاب بویژه از جهت سراینده آن که حکیمی ژرف اندیش است، دشوار می شود. تنها پاسخی که می توان داد اینست که: آنانکه اوج شاهنامه را بخش پهلوانی آن می دانند، کمال آدمی را در کمال نیروی جسمانی او که دوران میانسالی است، متحقق می دانند و مراتب بالاتر را که به صورت طبیعی با کاهش نیروی جسمانی و افزایش توان اندیشه و پختگی فکر و قوت خرد همراه است بدرستی نشناخته اند، تا چه رسد به بقای معنوی او که پس از فنای جسمانی فرا می رسد!

رستم، قهرمان یگانه حماسه ملی ایران، در دوران پهلوانی ها، به مدد توانایی بی بدیل حکیم ابوالقاسم فردوسی، از جهات خصال و صفات انسانی، مردی و مردمی و توانایی های شگرف تن و ...، نه همان دوران پهلوانی را جولانگاه خویش کرده است بل که ما را در این سوی روزگار پهلوانی ها به جستجوی خویش برانگیخته است! مایه اندوه بسیار خواهد بود که چنین شخصیتی با مرگش، حتی از پهنه خیال و تصور ما رخت برسته باشد و هیچگونه جانشینی

رشد و بالندگی نیروهای جسمانی و آزمون آنها در میدان عمل، و دوره تاریخی، دوران کمال او در میدان خرد و اندیشه و شناخت و تدبیر کار خویش و جهان در پرتو این کمالات خواهد بود.

بنابراین می توان گفت: اگر اوج نیرومندی اقوام ایران، در دفاع از ارزش های مقدس دینی، ملی و فرهنگی و پاسداری از راستی و نیکی و نبرد با کژی و کاستی، دوران پهلوانی شاهنامه باشد، اوج توانایی فکر و اندیشه و کمال معنوی او - که به صورت طبیعی در پی آن تجربه ها و فراز و فرودها، در سنین کمال باید پدیدار شود - دوران تاریخی شاهنامه تواند بود.

خواننده شاهنامه که با سحر بیان استاد فرزانه توس، در گزارش کردار پهلوانان و کارنامه افتخارآمیز آنان، با بخش پهلوانی خو گرفته است و تحت تأثیر آن بسا که خود را در هیئت آن قهرمانان تصور کرده است، اگر بخواهد پهلوانان و قهرمانان محبوب خویش را در دوران تاریخی باز یابد، نه تنها گمشده خود را باز نخواهد شناخت بل که دوره تاریخی را فاقد ارزش های شناخته شده دوران پهلوانی خواهد یافت و با همه کسانی که شکوه شاهنامه را دوره پهلوانی آن می دانند و باور دارند که این شکوه مندی با مرگ رستم پایان می یابد،

نداشته باشد!

درست است که دوران پرشکوه پهلوانی و حماسی شاهنامه با مرگ رستم پایان می‌یابد، اما رستم به گونه‌ای دیگر، چنانکه سزاوار این دگرگونی است، با نامی دیگر، در دوره‌ای دیگر، در شاهنامه حضور دارد و باید او را درین جلوه باز شناخت.

اگر رستم دوره پهلوانی را، مرحله میانسانی "انسان - جامعه" بدانیم، این دوره، دوره ایست که در آن نیروهای جسمانی و توانایی در عمل کمال می‌یابد. در این دوره اندیشه و عمل چنان با هم آمیخته‌اند که از یکدیگر بازشناخته نمی‌شوند ولی جلوه هر دو بیشتر جنبه کرداری دارد. فردوسی به همین سبب، تقریباً از بیان رای و اندیشه پهلوانان پرهیز و به تصویر کردار آنان بسنده کرده است. از آنجاکه در این دوره اندیشه جامه کردار و عمل برتن دارد می‌توان گفت عمل به مثابت اندیشه است و رستم جلوه ناب آن.

در دوران پهلوانی، بویژه در کارنامه رستمی آن، بارزترین جلوه شخصیتی پهلوانان، استقلال عمل است که در پاره‌ای از موارد بالاتر از اراده و خواست پادشاهان قرار دارد. نمونه‌های آنرا در برخوردهای زال، رستم، گیو، گودرز، توس و دیگر

پهلوانان با پادشاهان توان دید<sup>۱</sup>. شکوه و بزرگی پادشاهان در دوره پهلوانی، یکسره، به شکوه، قدرت و یاری این پهلوانان وابسته است. داستان خونخواهی سیاوش، در عهد کیخسرو، نمودار بسنده تمامی جهاتیست که پیشتر گفته آمد. به دعوت کیخسرو پهلوانان که هریک در کشور و سرزمین خویش استقلال دارند، با درفش‌ها و علامات خویش که خود نشانه استقلال و مسوّف هریک می‌باشد همراه با سپاه خویش به دربار او حاضر می‌شوند<sup>۲</sup>.

در این دوران کردگار پهلوانان هرچند به فرمان

۱- برای نمونه می‌توان به رفتار رستم پس از کشته شدن سیاوش و کشته شدن بانوی شاه، سودابه، به دست رستم اشاره کرد. شاهنامه ج ۳ ص ۱۷۲، ج ۲ و ۷۱-۷۲.  
همین روش را در رفتار گودرز با کیکاوس می‌توان دید. شاهنامه ج ۲ ص ۱۵۴.  
آشکارترین واکنش رستم هنگامی است که کیکاوس به توس دستور داد تا رستم را زنده بر دار کند، رستم چنین می‌گوید:  
تهمتن برآشفت با شهریار

که چندین مدار آتش اندر کنار  
همه کارت از یکدگر بدتر است  
ترا شهریاری نه اندر خورست...  
چو خشم آورم شاه کاوس کیست  
چرا دست یازد به من توس کیست  
غمی شد دل نامداران همه  
که رستم شبان بود و ایشان ربه

شاهنامه ج ۲ ص ۲۰۲-۲۰۱

۲- شاهنامه ج ۵ ص ۱۳۳ و ۲۴۱-۲۴۲ و ۲۴۸

آزموده شده‌است به طور طبیعی به قوانین فکر و اندیشه بدل می‌شود. به این ترتیب دوره بعدی یا دوره تاریخی، دوره کمال و پختگی، دوره اندیشه ورزی و خردمندی است که مردان میدان آن خداوندان اندیشه، تدبیر و تفکراند.

همانسان که وجود پهلوانان موجب شکوه و آرایش دربارها بود، در دوره تاریخی، مایه این شکوه و آراستگی، وجود حکیمان، اندیشمندان، دانایان و موبدان است. همانگونه که شخص انسانی با کمال معنوی و دانایی، دشواری‌ها را با رای و اندیشه آسان می‌کند، در دوران تاریخی، صاحبان رای و تدبیر، حکیمان و دانشی مردان، آنچه را که دیروز کردار پهلوانان تحقق می‌بخشید، سامان می‌دهند. به همان اندازه که فردانسانی با رسیدن به ذروه دانش و حصول رای و تدبیر استوار بر خرد، از رنج تن و روان آسایش می‌یابد، در جامعه نیز با حضور خردمندان و صاحب نظران، مقاسات عمل و دشواری‌ها آسان می‌شود، همان سان که رنج جسم و اعضای جسمانی با قوت عقلانی بر می‌افتد، اعضای جامعه نیز به حکم توانایی خردمندان و

پادشاهان گسیل شده باشند، به خود آنان نسبت داده می‌شود و گزارش کارنامه‌های آنان با شخصیت و پایگاه پادشاهان تضادی ندارد، افتخار پادشاهان داشتن چنین پهلوانانی است. در مواردی نظیر آنچه با زال و رستم می‌شود، پادشاهان به تن خویش به پیشواز آنان می‌روند و هم اینان به هنگام بار در کنار پادشاهان بر تخت می‌نشینند<sup>۱</sup>. گاه پادشاهان پهلوانان را تا مسافتی بدرقه می‌کنند<sup>۲</sup> و هنگام ورود آنان به بارگاه برپای می‌خیزند<sup>۳</sup>.

با آنکه در گزارش فردوسی از کثرت سپاهیان که گردشان روی خورشید را تیره می‌کند خبر داده می‌شود، این سپاهیان که در حکم سیاهی لشکراند از فردیت و تشخص برخوردار نیستند. درین دوره کسانی کارسازان میدانهای نبرداند که از زور و قوه برخوردار باشند که این فردیت و تشخص در رستم از همگان بیشتر است. وجود او از آنگاه که وارد دنیای پهلوانی شاهنامه می‌شود تا پایان زندگانی نویدبخش پیروزی است. دشواریهای بزرگ به نیروی او از پیش برداشته می‌شود، پادشاهان و پهلوانان را از بند می‌رهاند<sup>۴</sup>، پهلوانان دیگر او را پشت و پناه خویش می‌دانند<sup>۵</sup>.

با سپری شدن دوران پهلوانی (میانسالی)، تجربه‌هایی که درگیر و دار حوادث آموخته و

۱- شاهنامه ج ۴ ص ۲۹۸ و ج ۲ ص ۱۰۹ و ۱۲۵

۲- شاهنامه ج ۴ ص ۳۰۰

۳- شاهنامه ج ۲ ص ۲۰۵، ج ۴ ص ۱۱

۴- شاهنامه ج ۴ ص ۱۶۷ ۵- شاهنامه ج ۲ ص ۱۳۹

موبد، در بارگاه نوشیروان نوبت می داشته اند، و او پس از انجام کارهای دیگر با آنان به بحث و مناظره می نشست و دل را به نور دانش آنان می افروخت<sup>۱</sup>. فردوسی نام تعدادی ازین نامبرداران را یاد کرده است<sup>۲</sup>. آنچه حضور این دانایان را در بارگاه نوشیروان التزام می کرده است ازین بیت فردوسی به روشنی دریافته می شود:

همه رخنه پادشاهی به مرد  
بداری به هنگام پیش از نبرد<sup>۳</sup>

بدینگونه، در این دوران، گره هایی که در کار

حکیمان که به مثبت مغز و مفکره اند به تن آسانی و آسایش نایل می گردند، زیرا درین دوران مدار کارها بر محور خرد می چرخد و با وجود اندیشه توانا، به یال و کوپال پهلوانی نیازی نیست. آنچه را که اندیشه ژرف و تدبیری استوار بر خرد برمی آورد بساکه با لشکر بسیار و پهلوانان نامدار نابرآورده بماند.

به این ترتیب اگر در دوران تاریخی، از قهرمانان دوران پهلوانی و کردارهایی از آن دست خبری نباشد و جنگاوران از آن پایگاه و استقلال عمل برخوردار نباشند، شگفتی زده نباید شد. در این دوره، کار سرداران و سپاه سالاران و فرماندهان لشکر، هر اندازه هم که نمایان باشد، کاریست که در سایه فرمانروا، انجام یافته است، تحقق اعمال پهلوانی بدون وجود شاهان امکانپذیر نیست و این خود نشان سرآمدن روزگار پهلوانی هاست. به همین سبب در دوره تاریخی پهلوانان و سران لشکر و سپاهیان طبقه ای از طبقات دیوانی اند که وظایف معینی دارند.

با آنکه در سراسر شاهنامه، خرد و خردمند، ارجی بایسته دارد، جلوه خرد و حکمت و دانش و مرتبه دانش و حکیم، در دوره ساسانیان، بویژه در عهد نوشیروان نمایانتر است. بنا به گزارش فردوسی و منابع دیگر، پیوسته هفتاد حکیم و دانشمند و

۱- چنین گفت موبد که بر تخت عاج

چو کسری کسی نیز نهاد تاج

به رزم و به بزم و به پرهیز و داد

چنو کس ندارد ز شاهان به یاد

ز داندگان دانش آموختی

دلش را به دانش برافروختی

خور و خواب با موبدان داشتی

همی سر به دانش بر افراشتی

برو چون روا شد به چیری سخن

تو ز آموختن هیچ سستی مکن

نباید که گویی که دانا شدم

به هر آرزو بر توانا شدم

شاهنامه ج ۸ ص ۱۱۶-۱۱۵

و نیز تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ص ۲۳

۲- شاهنامه ج ۸ ص ۱۳۵، فرهنگ ایرانی ص ۱۰۲

۳- شاهنامه ج ۸ ص ۱۳۳

اینجا مطرح است، همانگونه که رستم در دوران پهلوانی مظهر آن روزگار است، بزرگمهر نیز مظهر دانش و دها و کمال و فرزاندگی، فرزندگان در دوران تاریخی است و آنچه در دیگران جدا جدا وجود داشت در او جمع است. در این دوران مهم دور داشتن ایران و ایرانیان از گزند دشمنان و باج ستانی از پادشاهان بر عهده بزرگمهر است.

خاقان چین که با ایران سرچنگ دارد و بخشی از نواحی شمال شرقی را در تصرف آورده است پس از شنیدن گزارش فرستاده اش از دربار ایران و آراستگی آن به وجود حکیمان و دانایان، در پی دوستی بر می آید و برای ایجاد پیوند و دور ماندن از گزند با شاه ایران وصلت می کند و دختر خویش را به پسرده انوشروان می فرستد<sup>۴</sup>. پادشاه هند که خراجگزار ایران است، یک سال همراه با خراج، دانایان هندی را با تخته شطرنج و مهره های آن به دربار کسری می فرستد و در نامه یاد می کند که اگر دانشی مردان ایران به گشودن رمز آن دست نیابند، نه تنها باز و خراج نخواهد فرستاد بل که باید ایرانیان به

ملک پیش می آمد و پیش ازین، با بذل تن و دلاوری پهلوانان، احتمال گشایش داشت، اینک با تدبیر دانشوران و حکیمان با سرانگشت خردگشاده می شود. دیروز اگر کرزه رستمی و کردار پهلوانی، گزند را از کشور دور می داشت و مایه باج ستانی بود، درین دوره دانش و توانایی فکر و اندیشه و دانشی مردان، رخنه کار را می گیرند و باج ستانان کشور گشایند.

با وجود حکیمان و دانایان بسیار که در درگاه انوشروان حضور دارند، از آنگاه که بزرگمهر حکیم به این جمع می پیوندند، نه همان سردفتر دانایی به دستور کسری با نام او آراسته می شود بل که ازین پس، دیگران در شعاع خرد او نادیده می مانند.<sup>۱</sup> جایگاه او در میان سایر دانایان، همان پایگاه رستم دستان در میان پهلوانان است. هفت بزم بارگاه انوشروان که به پرسش و آزمون دانایان و حکیمان از بزرگمهر و پاسخ های او اختصاص دارد، یادآور هفت خوان پهلوانانی چون رستم و اسفندیار، در دوران پهلوانی است.<sup>۲</sup>

هرچند برخی از محققان در وجود شخصیت تاریخی به نام بزرگمهر تردید کرده اند و بعضی با تکیه بر اسناد و مدارک و استدلال منطقی، شخصیت تاریخی او را اثبات کرده اند<sup>۳</sup>، از نظر بحثی که در

۱- نه شرقی نه غربی، انسانی ص ۱۷۶-۱۷۵

۲- شاهنامه ج ۸ ص ۱۱۹

۳- کارنامه شاهان ص ۴۷، تاریخ مردم ایران ج ۱ ص ۵۷۳

فرهنگ ایرانی صص ۲۰۴، ۲۶۳، ۲۷۸ و ۲۷۹

۴- شاهنامه ج ۸ ص ۱۸۶-۱۷۲

هندوان باژ دهند:

برقرار می ماند<sup>۳</sup>. بزرگمهر به گشودن معمای شطرنج بسنده نمی کند، بازی نرد را اختراع می کند و برای اثبات برتری ایرانیان با نامه کسری به دربار هند می رود. دانایان هند موفق به کشف راز بازی نمی شوند. بزرگمهر خود آنرا می گشاید. پیروز و سربلند به ایران باژ می گردد و همچون سرداری فاتح مورد استقبال سران و بزرگان قرار می گیرد و کسری او را در آغوش می گیرد و می نوازد<sup>۴</sup>.

چو با دانش ما ندارند تاو

نخواهند ازین بوم و بر باژ و ساو

همان باژ باید پذیرفت نیز

که دانش به از نامبردار چیز<sup>۱</sup>

بار دیگر قیصر روم برای رهایی از باج و خراج، فرستاده ای با درجی سر به مهر به دربار کسری اعزام می کند. درین نوبت نیز، شرط برتری، برتری در دانش است، زیرا کم دانان نباید از بسیار دانان باژ ستانند<sup>۵</sup>. موبدان با صرف یک هفته، درمانده می شوند. بزرگمهر که همچون اسفندیار دربند است و بینایی خویش را ازدست داده است، به دربار فرا خوانده می شود و بادلای روشن از آفتاب خرد، معمای رومیان را می گشاید و قیصر همچنان خراجگزار ایران می ماند<sup>۶</sup>.

موبدان و حکیمان به گشودن معمای شطرنج

توفیق نمی یابند. کسری نگران می شود که:

کنون رای قنوج گوید که شاه

ندارد یکی مرد جوینده را

شکست بزرگ است بر موبدان

به درگاه و بر بخردان وردان

اما بزرگمهر در یک شب و روز به راز آن دست

می یابد و دل شاه و موبدان را باز جای می آورد<sup>۲</sup>،

و در حضور شاه و فرستاده رای هند و دانایان ایران

مهره ها را می آراید و به حرکت در می آورد،

فرستاده به درستی آن اقرار می کند و ازین کار در

شگفت می ماند، باژ و ساو با برتری دانش بزرگمهر

۱- شاهنامه ج ۸ ص ۲۰۹ و ۲۰۸

۲- شاهنامه ج ۸ ص ۲۰۹ ۳- شاهنامه ج ۸ ص ۲۱۵

۴- شاهنامه ج ۸ ص ۲۱۶-۲۱۵

۵- شاهنامه ج ۸ ص ۲۶۱-۲۶۰

۶- شاهنامه ج ۸ ص ۲۶۵-۲۶۲



شد. کسری نیز چون رستم در کار بزرگمهر در مانده بود. به بند کشیدن و کشتن او که نماد اندیشه بود، به زیان او بود. در هر دو حال آنچه در راه بود، کاستی گرفتن نیروی پایداری و ایستادگی در برابر دشمنی بود که جز با بزرگمهر اندیشه قابل دفاع و هزیمت نمی بود.

### منابع:

- ۱- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسن بیهقی دبیر، تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعودی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰
- ۲- زرین کوب، دکتر عبدالحسین، نه شرقی، نه غربی، انسانی، امیرکبیر ۱۳۵۶
- ۳- زرین کوب، دکتر عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، جلد اول، امیرکبیر ۱۳۷۳
- ۴- فردوسی، حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی، شاهنامه چاپ ۹ جلدی، مسکو ۱۹۷۱-۱۹۶۶
- ۵- صفا، دکتر ذبیح الله، تاریخ علوم عقلی در تهران اسلامی، امیرکبیر ۱۳۵۶
- ۶- کریستین سن، آرتور، کارنامه شاهان در روایات ایران باستان، ترجمه باقرامیرخانی و بهمن

اینگونه نقل شده است که شاه او را بی جرمی به زندان افکند و شکنجه بسیار بر او روا داشت ولی بزرگمهر سر به او در نیاورد و با وجود آنهمه رنج که بر جسم او می رفت، آفتاب رای و خردش همچنان تابناک بود و چنانکه گذشت با وجود نایبانی ظاهر که خود رمز آمیز است، از یاری ایران به هنگام حادثه، به حکم سرشت دانایی دریغ نورزید. فردوسی از مرگ بزرگمهر خبر نمی دهد، جانی که به حکمت زنده شده باشد نمی میرد. اما ابوالفضل بیهقی سبب گرفتاری بزرگمهر و خشم نوشروان را، ارتداد بزرگمهر از دین رسمی و گرویدن به آئین جدید، یعنی دین عیسوی، می داند. چون بزرگمهر از راهی که برگزیده بود، بازنگشت، پس از زندان و شکنجه بسیار به فرمان کسری کشته و مثله شد<sup>۱</sup>.

پایان زندگی بزرگمهر و رستم با همه وجه مشترکی که آن دو دارند، اختلاف دارد. رستم با نپذیرفتن آئین جدید ناگزیر با اسفندیار شهریار که نماینده این آئین بود در افتاد. هر چند تدبیر زال و یاری سیمرغ اسفندیار را با تیر رستم از پای در آورد، آئین جدید سرانجام سیستان را در نوردید و رستم و خاندان او را برفکند. بزرگمهر به جرم نوجویی و نوآوری در اندیشه یا گرویدن به آئین دیگر که علیرغم اراده کسری رونق می یافت به مرگ محکوم

سرکارانی دانشگاه تبریز / ۱۳۵۰

۷- محمدی، دکتر محمد، فرهنگ ایرانی، توس

۱۳۷۶



شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی